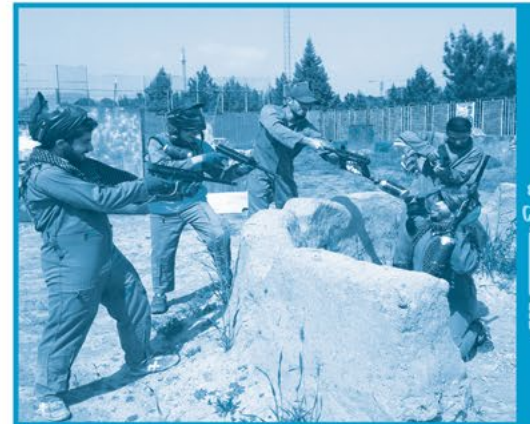


دبیرستان ناکجاآباد  
دانشگاه دانشکده  
نو ورود کتابخانه  
نمره **دانشجو**  
تشکل تازه وارد  
امتحان موفقیت  
کلاس زنگ  
معلم استاد تاخیر ترمک

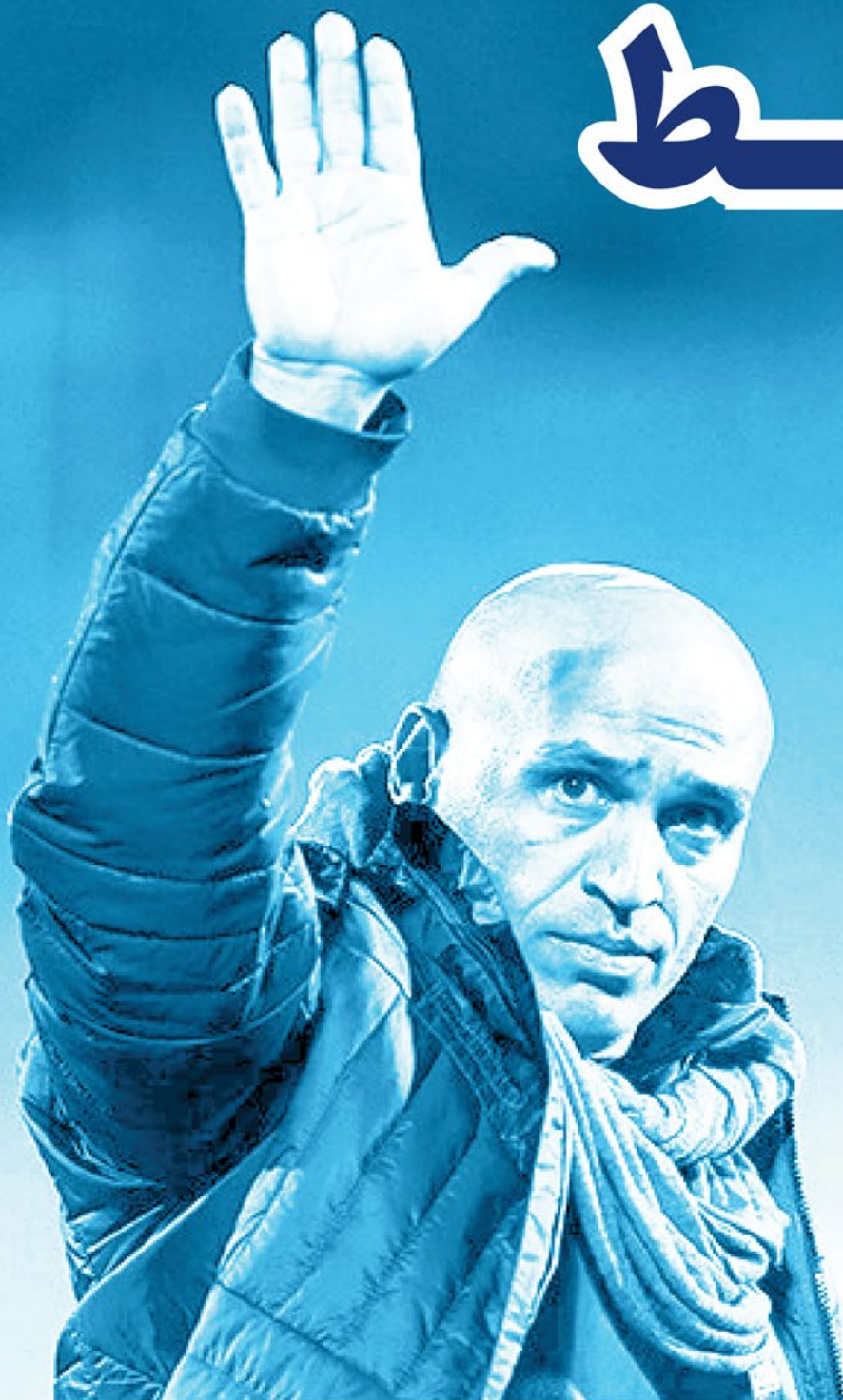


امکانات تفریحی و ورزشی دانشگاه

<https://telegram.me/MeidaneOlum>

# ته خط

| گزارش - صفحه‌ی ۲ |



## فقط درس نخوان!

| سرمقاله - صفحه‌ی ۲ |

### میلانی و راه‌های نرفته‌اش

به بهانه‌ی نقد و بررسی فیلم سینمایی «علی و راه‌های نرفته‌اش»



صفحه‌ی ۶

### کوتاه‌های دوست‌داشتنی

معرفی کتاب «برخوردی کوتاه با دشمن»، ترجمه‌ی کلی امامی



صفحه‌ی ۶

### سلام بر ابوالقاسم!

برسد به دست دانشجویان نو ورود



صفحه‌ی ۴

### مدرک تضمین کار نیست

گپ‌وگفتی با دکتر اسلامی پیرامون موضوع رابطه‌ی تحصیل و اشتغال



صفحه‌ی ۳



# ته خط

سرمقاله

## فقط درس نخوان!

سلام دوست عزیز؛

بی‌مقدمه بگویم، خیلی متن‌ها نوشتم و خط زدم تا یک متن ادبی تحویل شما بدهم؛ اتفاقاً به نتایج خوبی هم رسیده بودم، چند تا کلمه‌ی قلمبه سلمبه هم پیدا شده بود برای شیک‌تر کردن جملات! اما دلم نیامد اول کار با شعار به استقبالتان بیایم. پس خیلی خودمانی دو کلمه حرف حساب با هم می‌زنیم و والسلام.

القصه؛ بسیار خوش‌آمدید به این شهرک دانشگاهی. ورودتان مبارکمان و خانواده جدید مبارکتان باشد.

اول کار این نکته ناگفته نماند که اگر نگاه‌های سرشار از مفاهیم «آخی ترمکیه، اوه! تازه وارده» و مواردی از این قبیل رو نادیده بگیریم؛ دانشجویان پیشکسوت دانشگاه هم بچه‌های خوبی هستند و هدفی ندارند جز کمک به شما دانشجویان جدید دوست داشتنی!

اما اصل مطلب این‌که این روزها هر نشریه‌ای را که ورق بزنی و حرف هر دانشجوی سال‌بالایی را که بشنوی، می‌گوید که «فقط» درس نخوان! کارهای دیگر هم انجام بده؛ از فعالیت‌های فرهنگی گرفته تا مطالعه‌ی کتاب‌های مختلف با موضوع‌های متنوع و مورد نیاز برای مفیدتر گذراندن عمر.

اما چرا؟ تا به حال فکر کرده‌ای که چرا توصیه به فراتر از کتاب و جزوه بودن این قدر زیاد است؟

بگذارید از یک زاویه‌ی دیگر به این قضیه نگاه کنیم. شخصیت آدم‌ها ابعاد و وجه‌های متعدد و متنوعی دارد که مدرک و تحصیلات دانشگاهی، مهارت‌های عملی و مواردی مانند اینها یک بعد از آن را تشکیل می‌دهند؛ وجه دیگری از شخصیت ما را نوع نگاهمان به زندگی شکل می‌دهد.

اینکه ما خودمان را کجای این جهان می‌بینیم و چه نقشی در زندگی داریم؟ این نقش و موقعیت هم صرفاً به عنوان یک فرد تحصیل‌کرده‌ی دانشگاهی تعریف نمی‌شود؛ بلکه، به عنوان یک انسان معرفی می‌گردد.

جواب دادن به این سوال که «ما به دنیا آمده‌ایم که فقط یک زندگی عادی داشته باشیم و تمام؛ یا هدف این بوده است که در جریان تکامل خلقت جهان و رسیدن به هدف نهایی موثر باشیم؟» میتواند خیلی از گره‌ها را باز کند.

درس خواندن، مدارک دانشگاهی، شغل‌های متفاوت و بقیه‌ی امکانات و لوازم زندگی همگی وسیله‌های مختلف برای رسیدن به هدف اصلی هستند و اگر وسیله جای هدف را بگیرد، زندگی معنی و مفهوم واقعی خودش را به مرور زمان از دست می‌دهد.

سوال‌هایی مثل «حالا مدرک هم گرفتیم، بعدش چی؟! این شغل، این موقعیت اجتماعی و خونه‌ی عالی هم مال ما شد، خوب که چی؟!» نشان‌دهنده‌ی همین بحث جایگزینی وسیله به عنوان هدف است.

پس باید هدف اصلی از آفرینش خودمان را پیدا کنیم، برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی کنیم و از همه امکانات و وسیله‌هایی که در اختیارمان است برای آسان‌تر و مفیدتر طی کردن این مسیر استفاده کنیم.

### نگاهی به اتفاقات و حوادث فنی و سیاسی پیرامون مشکلات تیم استقلال تهران

منصوریان در کنفرانس مطبوعاتی بعد از استعفایش گفت: «گاهی اوقات شما به ته خط نرسیده‌اید اما فوتبال ایران شما را به ته خط می‌رساند به جرأت می‌گویم که من را به آخر خط رساندند.» حال می‌خواهیم بررسی کنیم چه عواملی او را به ته خط رساند؟

ناکامی‌های منصوریان ابعاد مختلفی دارد؛ بعد فنی اولین قسمت این داستان دراماتیک است که یکی از مهم‌ترین دلایل آن، ضعف در جذب مهره‌های موثر در فصل نقل‌وانتقالات است.

خریدهای منصوریان بیشتر حاصل جزدگی بود تا این‌که واقعا تیم به آن بازیکنان نیازی داشته باشد. او می‌خواست نقل‌وانتقالات را از برانکو

ببرد تا با روحیه‌ی مضاعف وارد لیگ شود و به خاطر همین رقابت با برانکو، شاهد این مسئله بودیم که هر بازیکنی که

گزینه خرید پرسپولیس می‌شد، محبوب استقلال هم می‌گشت و منصوریان بازیکنانی

مانند کنعانی‌زادگان، فرشید باقری و آرش افشین را به استقلال آورد که

هیچ سودی از خریدشان نبرد. آن قدر خریدهای منصوریان

نامیدکننده بود که خیلی‌ها بابت محرومیت استقلال

در نیم‌فصل نقل‌وانتقالات خوشحال شده بودند. اما در

این فصل هم منصوریان از سال قبل درس نگرفت

و دوباره سراغ اسم‌های بزرگ رفت. منصوریان که

فراموش کرده بود که سال قبل جوان‌هایی مانند بهنام

برزای دست او را گرفته بودند، دوباره در خریدهای جدید هم

داریوش شجاعیان را با رقمی نجومی به استقلال آورد و

در همان پست اصرار زیادی برای جذب جباری داشت و

جباروف مسن را هم آبی‌پوش کرد. خریدهایی که جوابی از آنها

نگرفت. یک مسئله مهم دیگر این بود که منصوریان در طول نزدیک به

۱۵ ماه سرمربی‌گری استقلال ترکیب ۱۱ نفره ایده‌آل خود را نشاخت و

مدام ترکیب خود را تغییر می‌داد و این مشکل تا آخرین روز همراه او بود.

با نگاه به ترکیب استقلال در طول ۷ هفته این فصل مسابقات لیگ‌برتر

نیز می‌بینیم که فقط روزبه چشمی

بازیکن ثابت او بوده است

و ترکیب مدام تغییر می‌کند

البته بد شانس

بازیکن ثابت او بوده است

و ترکیب مدام تغییر می‌کند

البته بد شانس

**سوال این است: منصوریان که به پایان خط رسانده شد؛ چه زمانی دخالت‌های بی‌مورد سیاستمداران در ورزش به پایان می‌رسد؟**

و مصدومیت‌های طولانی در بازیکنان کلیدی را هم نباید از یاد برد.

عامل دوم و مهمتر که مدت‌ها گریبان ورزش کشور به خصوص

تیم‌های بزرگ پایتخت را گرفته است، مسائل سیاسی و دخالت‌های بی‌مورد

سیاسیون می‌باشد؛ مشکلی که محدود به امروز نیست؛ دستمایه‌ی تبلیغات

شدن ورزش و بهره‌برداری‌های سیاسی از آن.

وقتی نماینده‌ی زن مردم تهران در مجلس شورای اسلامی جلسه تشکیل

می‌دهد و ادعا می‌کند که از وزیر ورزش قول گرفته که سرمربی استقلال

خارجی است یا وقتی اعضای کمیسیون ورزشی مجلس با مدیران استقلال جلسه تشکیل می‌دهند و

ادعا می‌کنند که مستقیماً قصد پیگیری این مسئله را دارند، می‌توان به راحتی به

عمق فاجعه پی برد. نتیجه‌ی این امور واضح

است؛ به هم ریخته شدن تمرکز تیم،

سرمربی و بازیکنان و نتایج ضعیف تیم

از یک سو و محبوب شدن سیاسیون

دخالت‌کننده در نزد هواداران ناراضی

از سوی دیگر. درحالی که اصل

بر این است که نمایندگان قوانین

مناسب را تصویب کنند و در امور اجرایی دخالتی

نداشته باشند. متأسفانه در کشور ما سیاسیون در

ورزش دخالت می‌کنند و ورزشکاران فعالیت‌های سیاسی دارند. هدف

سیاسیون اغلب منافع حزبی و بهره‌برداری‌های تبلیغاتی و

انتخاباتی است و این رفتارها با در بلندمدت به ورزش کشور

آسیب جدی وارد می‌نماید چرا که تصمیمات احساسی و غیرتخصصی جای مباحث

فنی را گرفته است. حال سوال این است:

منصوریان که به پایان خط رسانده شد؛ چه

زمانی دخالت‌های بی‌مورد سیاستمداران در ورزش به

پایان می‌رسد؟

اسیداحسان حسینی -

کارشناسی اقتصاد ۱۹۳





راهاندازی این چنین کسب‌وکارهایی فارغ از همه مسائل مالی و اداری، بلندپروازی جوانان در همان ابتدای راه است و این یک آسیب اساسی برای آنان می‌باشد؛ زیرا، در صورت شکست اغلب دلسرد شده و دیگر نمی‌توانند با انرژی و انگیزه‌ی مناسب آن کسب‌وکار را ادامه دهند.

اغلب فارغ‌التحصیلان بدون این‌که هدف خاصی داشته باشند و یا کار مشخصی را برای خود در نظر گرفته باشند، به سرعت اقدام به تاسیس شرکت می‌کنند که در این صورت با شکست مواجه می‌شوند.

باید از اهداف کوچک شروع کرد و سپس برای خود اهداف بزرگتر مشخص کرد. برای مثال، خیلی از فارغ‌التحصیلان رشته‌ی

ظرفیت‌های بازار کار هر رشته، می‌تواند راهنمای خوبی برای برگزاری دوره مناسب برای هر رشته باشد.

از دوستان یا دانشجویان افرادی را می‌شناسید که خودجوش و بدون پشتوانه‌های دولتی کسب‌وکار فعال راهاندازی کرده باشند؟

خیلی کم! البته شاید بیشتر به دلیل سن کم من باشد که خودم یا دوستانم فرصت چندانی برای کاری با این ویژگی‌ها نداشته‌ایم.

عوامل موفقیت یا عدم موفقیت کارهایی از این قبیل را چه می‌دانید؟

مسئله راهاندازی چنین کارهایی احتیاج به یک فکر و ایده‌ی خوب و سپس حمایت مالی دارد. با توجه به سن دانشجویان، برخورداری از چنین پشتوانه‌ی مالی سخت است و معمولاً دیگران برای سرمایه‌گذاری به جوانان اعتماد لازم را ندارند. البته دوستانی هم هستند که با راهاندازی شرکت‌های دانش‌بنیان در مجموعه‌ای که دانشگاه فردوسی

برای آنان فراهم کرده است، توانسته‌اند تا حدودی برای خود یک زمینه‌ی فعالیت ایجاد کنند و تا حدودی هم موفق بوده‌اند. البته ناگفته نماند که یک مشکل اساسی در زمینه

حتما در دوران کارشناسی سعی در یادگیری مهارت‌های دیگر را نیز داشته باشند تا هنگام فارغ‌التحصیل شدن در پیدا کردن کار به مشکلی برخوردند.

مدیریت بازرگانی به فکر تاسیس شرکت تبلیغاتی و یا شرکت‌های صادرات و واردات هستند؛ بدون این‌که در این زمینه تخصص و تجربه‌ی کافی داشته باشند.

چند دوست دور هم جمع می‌شوند و اقدام به ثبت شرکت و اجاره‌ی یک مکان برای شرکت و استخدام کارمند و مواردی از این قبیل می‌کنند؛ بدون این‌که حتی سفارش کاری داشته باشند یا نیازسنجی مناسبی صورت گرفته باشد؛ خب در چنین شرایطی کار و درآمدی وجود ندارد و هزینه‌ی بدون بازگشت بسیاری هم بر آنان تحمیل شده است. درحالی‌که اگر در ابتدا چند سال در یک شرکت دیگر فعالیت می‌کردند و پس از بدست آوردن تجربه‌ی لازم و هم‌چنین شناخت شرایط بازار اقدام به تاسیس چنین شرکتی می‌کردند، احتمال موفقیتشان بالاتر می‌رفت.

پس به صورت خلاصه، علاوه بر داشتن تخصص، کسب تجربه، اهمیت بسیاری دارد. صرفاً داشتن مدرک تحصیلی دلیلی بر موفقیت در بازار نیست.

در پایان، اگر نکته‌ای هست بفرمایید.

توصیه می‌کنم اگر شرایط تحصیل، به گونه‌ای که به درس آسیبی نرسد، اجازه داد؛ به صورت پاره‌وقت در یک شرکت مرتبط با رشته‌ی خود کار کنند، حتی اگر درآمدش پایین یا رایگان باشد، تا با به‌دست آوردن تجربه‌های لازم در ادامه‌ی مسیر مشکلی برای پیدا کردن کار و یا حتی شروع یک کار جدید نداشته باشند.

ایگانه صراحی کارشناسی

مدیریت صنعتی ۱۹۵

گپ‌وگفتی خواندنی با استاد اسلامی پیرامون موضوع رابطه‌ی تحصیل و اشتغال

## مدرک تضمین کار نیست

بالا هم مدرک گرفته باشد، باز هم در پیدا کردن کار با مشکل مواجه می‌شود.

من کسانی را می‌شناسم که به واسطه‌ی داشتن مدرک زبان اکنون جزء مدیران بالای شرکت شده‌اند؛ حتی گاهی آشنایی با زبان دوم بیشتر از مدرک مدیریت کاربردی بوده است! توصیه‌ی من به دانشجویان دوره کارشناسی، به عنوان کسی که شاید چند سال تجربه بیشتری داشته باشد، این است که حتما در دوران کارشناسی سعی در یادگیری مهارت‌های دیگر را نیز داشته باشند تا هنگام فارغ‌التحصیل شدن در پیدا کردن کار به مشکلی برخوردند.

اگر منصفانه نگاه کنیم در دوره‌ی کارشناسی واقعا زمان کافی وجود دارد و فقط کافی است که از آن به خوبی استفاده کنیم.

تشکل‌ها و انجمن‌های دانشجویی می‌توانند این بُعد از نیازهای دانشجو را تامین کنند؟ چه راهکار و پیشنهادی در جهت استفاده‌ی بهتر از این

پتانسیل را دارید؟

بله؛ تشکل‌ها و انجمن‌ها می‌توانند با برگزاری دوره‌های کاربردی زمینه‌ی این کار را فراهم آورند.

به عنوان مثال، این انجمن‌ها می‌توانند دوره‌هایی برای آشنایی دانشجویان با نرم‌افزارهای مختلف، متناسب با هر رشته را برنامه‌ریزی کنند.

یک نیازسنجی اولیه از

نیازها و

امروزه دغدغه‌ی اصلی جوانان مسئله‌ی تحصیل و اشتغال است. یکی از سوالات دانشجویان این است که آیا وجود رابطه بین رشته‌ی تحصیلی و شغل آینده‌شان مهم است یا خیر؟ و دانشگاه چه تاثیری در اشتغال آنان دارد؟

از این رو با جناب آقای قاسم اسلامی، استاد مدیریت دانشگاه فردوسی مشهد به گفت‌وگو نشستیم تا نظر ایشان را در این زمینه جویا شویم.

دانشجویان دقت کنند که صرف گرفتن مدرک از دانشگاه فردوسی تضمینی برای کار نیست.

موضوع شغل و کسب درآمد پس از پایان تحصیلات دانشگاهی برای دانشجویان بسیار مهم است. به نظر شما صرفاً تحصیل در دانشگاه و پاس کردن واحدها، می‌تواند تضمینی برای تامین اشتغال باشد؟

برای داشتن شغل داشتن مدرک شرط لازم هست، اما کافی نیست. در واقع سال‌ها از دوره‌ای که برای یافتن شغل مناسب تنها مدرک تحصیلی کافی بود گذشته است. امروزه دنیا به سمتی می‌رود که در مرتبه‌ی بالاتر از مدرک تحصیلی، مهارت‌های افراد ملاک سنجش توانایی آن‌هاست. چون شرایط در استخدام‌ها به گونه‌ای است که داشتن مدرک از هر دانشگاه و موسسه‌ای برای ثبت‌نام اولیه لازم است؛ اما آنچه که بعد از ثبت‌نام اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و موجب تفاوت بین افراد می‌شود، عواملی از جمله داشتن معدل بالا و سپس داشتن مهارت‌های مختلف مانند آشنایی با کامپیوتر و زبان انگلیسی است.

بنابراین باید دانشجویان دقت کنند که صرف گرفتن مدرک از دانشگاه فردوسی تضمینی برای کار نیست؛ چون کسانی هستند که از این دانشگاه مدرک گرفته‌اند و الان چندین سال است که دنبال کار می‌گردند و نتوانسته‌اند در جایی مشغول به کار شوند.

اگر یک دانشجو بخواهد حتما پس از پایان تحصیل مشغول به کار شود، در دوران تحصیل باید علاوه بر درس دنبال چه مهارت‌هایی باشد؟

همانگونه که اشاره شد، قطعا داشتن مهارت‌های مختلف از جمله آشنایی با کامپیوتر و زبان می‌تواند به افراد برای پیدا کردن کار کمک کند. برای مثال، فرض کنید یک فارغ‌التحصیل رشته‌ی حسابداری به نرم افزار اکسل مسلط نباشد! اگر چنین فردی با معدل



# دانشجوی هزار ساله

روزهای اولی که به دانشگاه آمده بودم، کنار احساس مثبتِ موفقیت و رهایی از بند ۱۲ سال درس خواندن پشت میزهای مدرسه، فکر می‌کردم قرار است دنیا را عوض کنم. هر روز با یک بغل کتاب از کتابخانه برمی‌گشتم. تمام تاریکی شب را در مترو چارتار گوش می‌کردم و فکر می‌کردم این‌که در تمام کلاس‌ها عقب‌ترین جای ممکن و کنار پرز برق می‌نشینم و نقاشی می‌کشم اشکالی ندارد؛ چون به‌جایش در تمام تشکلهای دانشگاه، اسم‌نویسی کرده‌ام و همان ماه اول در یکی از نشریات مثلاً خفن دانشگاه، یادداشت‌م چاپ شده است!

چند ترم گذشت و من تصویرم نسبت به همه چیز تغییر کرد؛ به دانشگاه، به دانشجوی بودن، به عضو یک تشکل بودن، به مهم بودن، به نوشتن، به فکر کردن و موثر بودن، به عقب نشستن،

به کلاس‌ها و کتابخانه‌ی دانشگاه، به چادرم و به نقاشی کشیدن‌های سر کلاس. روزهای اولی که وارد دانشگاه می‌شوی تمام دنیا برایت متفاوت می‌شود. دنیای جدیدی را تجربه خواهی کرد و اگر حرفی برای گفتن و آرمانی برای تلاش کردن نداشته باشی، زودتر از آن‌چه گمان ببری در شبیه‌آبادی کسل‌کننده به نام دانشگاه حل خواهی شد؛ که خسته از شنیدن و تجربه کردن هر حرف تکراری باشی. آوینی و چمران قد ۱۵-۱۶ سال اختلاف سن، تفاوت نگاه داشتند، تفاوت راه داشتند،

تفاوت عمل داشتند اما، نتیجه‌شان یکی بود. چرا حالا فکر می‌کنیم برای رسیدن به یک نتیجه باید از یک راه و یک عقیده و یک روز و شب و یک روش استفاده کنیم؟ فکر می‌کنم ورودی‌های ۹۶ باید قد هزار سال با ورودی‌های ۹۵ و قد دوهزار سال با ورودی‌های ۹۴ تفاوت نگاه داشته باشند. حرف نو، ایده‌ی نو، راه و آرمانی نو داشته باشند. با دقت بیشتری برای نشریات دانشگاه بنویسند. هدفمند و دغدغه‌مند در تشکلهای رنگارنگ دانشگاه اسم‌نویسی کنند. غرق هیچ فضایی نشوند و در تمام عرصه‌ها حاضر باشند. فکر می‌کنم

**مسیر دانشکده تا کتابخانه را با بغل‌بغل کتاب قدم بزنید و برای تا انتها اثرگذار ماندنتان دعا کنید. یادتان نرود آمده‌اید تا عالمی دیگر بسازید و از نو آدمی.**

دانشجو آمده است به دانشگاه که دنیا را عوض کند و قبل‌تر خودش را... بزرگ بشود؛ آمده است طرخی نو دراندازد و آمده است عالمی دیگر بسازد. دانشجو شده است تا موثر باشد؛ صدای درد باشد و دست درمان. دور باشد روزی که باز قلمی دیگر روی کاغذ بیاید و حسرت‌های چهارسال دانشجو نبودنش را روی کاغذ برای ورودی‌های دانشگاهی در ناکجاآباد بیاورد. از تک‌تک ثانیه‌ها و روزهای شیرین دانشجویی‌تان استفاده کنید. مسیر دانشکده تا کتابخانه را با بغل‌بغل کتاب قدم بزنید و برای تا انتها اثرگذار ماندنتان دعا کنید. یادتان نرود آمده‌اید تا عالمی دیگر بسازید و از نو آدمی؛ بچه‌های علوم انسانی بیشتر، بچه‌های هنر بیشتر...

فاطمه معماربانی کارشناسی حقوق ۱۹۴

## سلام بر ابوالقاسم!

برسد به دست دانشجویان نو ورود

اگر دارید این نشریه را می‌خوانید، احتمالاً یکی از دانشجویان دانشگاه فردوسی هستید و اگر دارید این مطلب را می‌خوانید، احتمالاً یکی از آن چند هزار نفری هستید که امسال در دانشگاه فردوسی قبول شده‌اند. پس اولاً مبارکتان باشد! جای خوبی قبول شده‌اید. در یک جمله، راستش دانشگاه ما همه چیزش فرق می‌کند! عمراً اگر بتوانید جایی را مثل اینجا پیدا کنید. از در شمالی گرفته تا در جنوبی و «کل ما فی السماوات و الارض» که میان این دو در می‌شود یافت! از همان در شمالی دانشگاه که بخواهید وارد شوید، با سیستمی منحصربه‌فرد و شامل تله‌های امنیتی روبه‌رو می‌شوید که با احتمال خطای ۰,۰۰۰۱ می‌تواند تشخیص بدهد دانشجوی این دانشگاه هستید یا خیر. در ادامه و به محض عبور از در، چشمتان به جمال قد و قامت و ریش و سیبیل حضرت ابوالقاسم روشن می‌شود که روبه‌روی شما و پشت به تمام داشته‌ها و نداشته‌های دانشگاه نشسته و به افقی نامعلوم خیره شده‌است. فردوسی با آن چهره‌ی پوکرفیس و رنگ‌پریده، با آن استایل پشت به دانشگاه و آن غم‌عظیم در چشم‌های خود، به وضوح می‌گوید که آن پشت (منظور دانشگاه است!) خبر خاصی نیست و

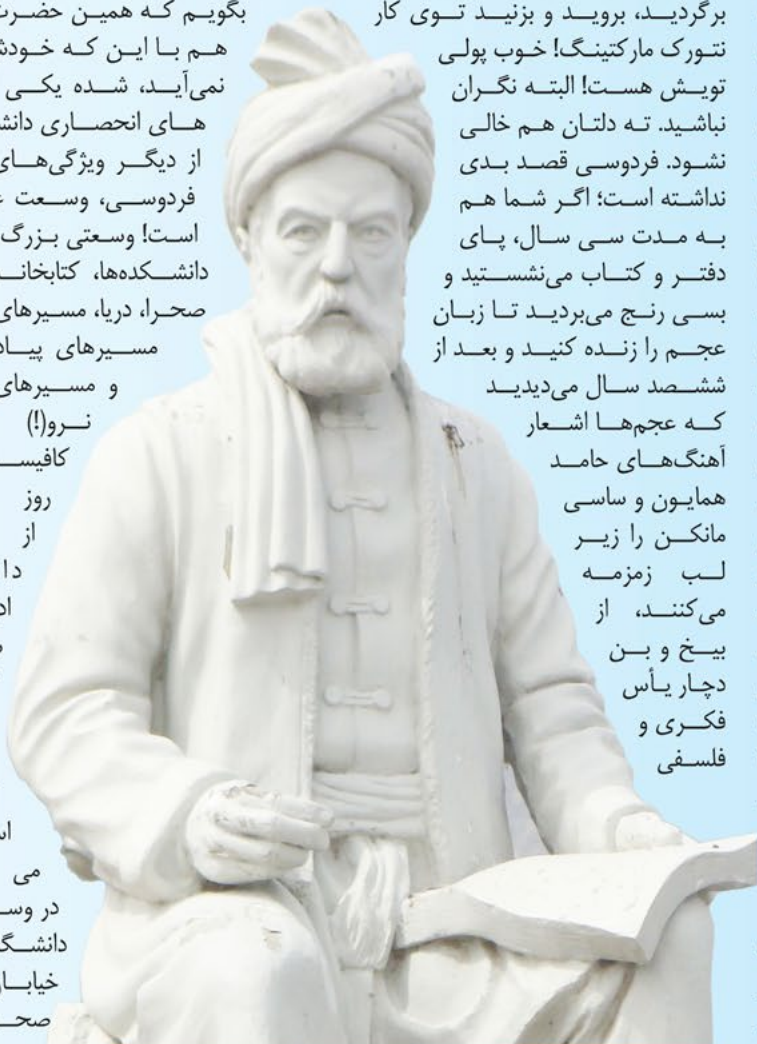
بہتر است از همان در شمالی که آمدید، برگردید، بروید و بزنید توی کار نتورک مارکتینگ! خوب پولی تویش هست! البته نگران نباشید. ته دلتان هم خالی نشود. فردوسی قصد بدی نداشته است؛ اگر شما هم به مدت سی سال، پای دفتر و کتاب می‌نشستید و بسی رنج می‌بردید تا زبان عجم را زنده کنید و بعد از ششصد سال می‌دیدید که عجم‌ها اشعار آهنگ‌های حامد همایون و ساسی مانکن را زیر لب زمزمه می‌کنند، از بیخ و بن دچار یأس فکری و فلسفی

می‌شدید. حالا فکر کنید با این خاطره‌ی دل‌نچسب از درس و کتاب و دفتر، عده‌ای بیابند مجسمه‌تان را بسازند و زرتی بگذرانندش در مکانی که پر است از کتاب و درس و دفتر و کسانی که اشعار همان آهنگ‌های نامبرده را زیر لب زمزمه می‌کنند! بگذریم. فقط خواستم بگویم که همین حضرت ابوالقاسم هم با این که خودش خوشش نمی‌آید، شده یکی از ویژگی‌های انحصاری دانشگاه‌مان! از دیگر ویژگی‌های دانشگاه فردوسی، وسعت عجیب آن است! وسعتی بزرگ که شامل دانشکده‌ها، کتابخانه، جنگل، صحرا، دریا، مسیرهای ماشین‌رو، مسیرهای پیاده‌رو، الاغ‌رو و مسیرهای هیچ‌چیز نرو (!) می‌شود! کافیسیت یک روز مسیرتان از سمت دانشکده‌ی ادبیات به سمت کتابخانه‌ی مرکزی بخورد؛ آن وقت است که می‌فهمید در وسط پردیس دانشگاه، می‌شود خیابان، بیابان، صحرا، سراب

**فردوسی با آن چهره‌ی پوکرفیس و رنگ‌پریده، با آن استایل پشت به دانشگاه و آن غم‌عظیم در چشم‌های خود، به وضوح می‌گوید که آن پشت (دانشگاه) خبر خاصی نیست**

کلاغ، خزندگان و گونه‌های نادری از شغال‌های آسیایی در کنار یکدیگر باشید. عه! از این بغل اشاره می‌کنند که برای ادامه‌ی خصوصیات دانشگاه، جای تایپ ندارم! بله دیگر! همین است. از همین امروز شروع شد محدودیت‌های ناظر بر نشریات دانشجویی دانشگاه! لابد فردا هم می‌خواهند بیابند وسط کلاس بازداشت‌مان کنند! آقا این چه وضعش است؟ این هم شد زندگی؟ به اینجایمان رسیده (به زیر گلویم اشاره می‌کنم!) اینجا هم شد دانشگاه؟ اصلاً...

یاسین ناطقی کارشناسی اقتصاد ۱۹۵





# امکانات تفریحی و ورزشی دانشگاه

زمین چمنرو بست دو میدانی



مجموعه زمین‌های تنیس



سالن کشتی تختی



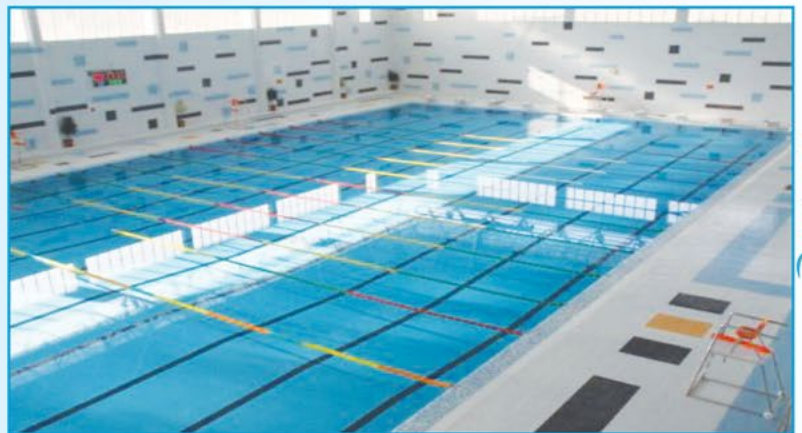
سالن تنیس روی میز کورتر



سالن تیراندازی ۲۲ بهمن



مجموعه آبی پردهس



باشگاه بدنسازی



سینت بال



گروه کوهنوردی





به بهانه‌ی نقد و بررسی اجمالی فیلم سینمایی «ملی و راه‌های نرفته‌اش»

## میلانی و راه‌های نرفته‌اش

دیالوگ‌هایی که بسیار تکراری و شعاری‌اند شده‌است.

از طرف دیگر فیلمنامه‌ی «ملی» نتوانست با نشان دادن خط و ربط منطقی و باورپذیر میان زد و خورد‌های فیلم، مخاطب را با خود به‌طور منطقی همراه کند.

اشکال عمده‌ای که می‌توان به فیلمنامه‌های میلانی و به خصوص فیلمنامه‌ی «ملی و راه‌های نرفته‌اش» گرفت، عدم پرداخت حرفه‌ای داستان است.

جنس همراهی‌ای که میلانی از تماشای می‌گیرد بیشتر ترحم و دلسوزی و حجم زیادی اشک است که جز چشم‌های قرمز در لحظه‌ی خروج از سالن و تأثر روحی اثر مدت‌دار دیگری ندارد.

با این حال، تهمینه میلانی و نه تنها او، بلکه تمام فیلم‌سازان اجتماعی سینمای گیشه‌زده‌ی ایران را می‌توان ستود، اما این لزوماً به معنای این نیست که توانسته باشند از روی سطح لغزان بازنمایی واقعیت‌ها و سیاه‌نمایی و ترحم‌انگیزی با موفقیت عبور کرده باشند.

فاطمه نباتیان-کارشناسی علوم سیاسی ۱۹۳

کسی که در ساختار سینمای ایران به موضوع زنان توجه عمده‌ای نشان می‌دهد، سطح فیلمنامه‌هایش به طور قابل توجهی با سطح فیلمنامه‌های مطرح دنیا در زمینه زنان فاصله دارد.

این فیلم با تمام تلاشش برای بازنمایی بخشی از واقعیت جامعه، در عمل درگیر یک فیلمنامه‌ی سطحی با روابط و شخصیت‌هایی که پرداخته نشده‌اند و البته



تمام تعصب‌ها و خشونت‌های سیامک (میلاد کی‌مرام) را معطوف به تجربه‌های ناخوشایند دوران کودکی در محیط خانواده‌اش می‌بیند و در ضمن آن، توجه مخاطب را به یک زن دیگر (مادر سیامک) در جریان فیلم جلب می‌کند که درگیر همان چالش‌های درک نشدن و بی‌پشتوانه بودن در زندگی‌اش است. اشکال عمده‌ای که می‌توان به فیلمنامه‌های میلانی و به خصوص فیلمنامه‌ی «ملی و راه‌های نرفته‌اش» گرفت، نه نداشتن نگاه ارزشی و نه پایبند نبودن به چهارچوب‌های خانوادگی‌ست؛ بلکه، عدم پرداخت حرفه‌ای داستان است.

میلانی به عنوان تنها

باز هم تهمینه میلانی پای یک زن را به سینمای ایران باز و دوباره با پرداخت خاص به موضوع زنان در جامعه ایرانی، توجه مخاطبین را به این قشر جلب کرد.

ملی و راه‌های نرفته‌اش، داستان چالش‌های زندگی یک دختر (ماهور الوند) با تمام فهمیده نشدن‌ها و درک نشدن‌هایش در محیط خانواده و اجتماع است که در نهایت به یک اعتماد و تصمیم اشتباه برای زندگی مشترکش منجر می‌شود.

در این فیلم، ما شاهد تلاش تهمینه میلانی برای روایت زندگی بخشی از زنان هستیم که در طول زندگی‌شان با بزرگترین محرومیت، محرومیتی از جنس بی‌پناه و بی‌پشتوانه بودن و هم‌چنین درک نشدن، دست و پنجه نرم می‌کنند.

برای مثال؛ در صحنه‌ای از فیلم، درگیری لفظی میان ملی و برادرش اتفاق می‌افتد که پدر در این میان یک نقش منفعل و خنثی را ایفا می‌کند و تمام دغدغه‌ی مادر به جای همراهی، پیگیری سریال‌های موردعلاقه‌اش است.

نگاه دیگری که میلانی در این فیلم به آن پرداخته، علت‌پروری‌های روان‌کاوانه برای پرخاش‌های همسر ملی است. به عبارتی

## کوتاه‌های دوست‌داشته‌ی

معرفی کتاب «بر خوردی کوتاه با دشمن»، ترجمه‌ی کلی امامی

نیویورکر واقع شده‌اند. کتاب، کمتر از ۲۵۰ صفحه است و هشت داستان با موضوعاتی متفاوت را در خود جای داده؛ داستان‌هایی از نویسندگان آمریکایی، اروپایی و آسیایی که به تنوع محتوایی کتاب، کمک بسیاری کرده است.

اگر این روزها بین کلاس‌هایتانی یکی دو ساعت وقت خالی دارید، روی خواندن داستان‌های این کتاب، می‌توانید حساب باز کنید. چند نسخه‌ای هم از آن را می‌توانید در کتابخانه دانشگاهی ادبیات پیدا کنید! بجنید تا دیر نشده!

ایسین ناطقی-کارشناسی اقتصادی ۱۹۵

استعدادهای نویسندگی می‌دانند؛ مجله‌ای که بخش ادبی‌اش، بارها نویسندگان توانای داستان‌های کوتاه را به دنیا معرفی کرده است. چند خطی که در ابتدای این مطلب خواندید، بخشی بود از داستان «بر خوردی کوتاه با دشمن»، نوشته‌ی «سعید صیرفی‌زاده» که چند سال پیش، در نیویورکر به چاپ رسید. مدتی بعد از انتشار این داستان در نیویورکر، «گلی امامی» تصمیم گرفت گزیده‌ای از داستان‌های منتشر شده در نیویورکر را در قالب کتابی جمع‌آوری و ترجمه کند. نتیجه‌اش هم شد کتابی کوچک شامل داستان‌هایی کوتاه و جذاب که همگی روزی مورد تحسین مجله‌ی

شد که فهمیدم به‌جای خواندن نیمی از یک رمان در چند ماه، می‌توانم دو-سه کتاب داستان کوتاه را در همان مدت مطالعه کنم. هرکسی توانایی و حوصله‌ی مطالعه‌ی کتاب‌های ۵۰۰-۶۰۰ صفحه‌ای را ندارد؛ مخصوصاً اگر بخواید آن کتاب را داخل مترو، اتوبوس و یا تاکسی بخواند. داستان‌های کوتاه، احتمالاً بهترین گزینه برای آدم‌های کم‌صبری است که دلشان می‌خواهد قبل از رسیدن به ایستگاه بعدی مترو، بفهمند که

آخر داستان چه می‌شود و چه بلایی سر قهرمان داستان می‌آید! اگر با مجلات «همشهری داستان»، «نیویورکر» و امثال آن‌ها آشنا و خواننده هر کدام‌شان بوده باشید، قطعاً در آن‌ها با داستان‌های کوتاهی روبه‌رو شده‌اید که در چند صفحه، قصه را شروع و در همان چند صفحه، آن را به پایان برده و خواننده را سرجایش می‌خکوب کرده‌اند. به عنوان مثال، مجله نیویورکر را متخصص کشف

«سرگروه‌بان می‌خواست بداند به چی می‌خندیم؛ گفتیم چیز خنده‌داری نیست قربان. گفت: «خنده نداره، چون هر لحظه اگر گلوله‌ای به صورت‌تون بخوره، دیگه نمی‌تونین بخندین.»

دوباره وحشت برمان داشت، که دوامی نیابرد؛ چون ترس زمانی دوام می‌آورد که اندک دلیلی برای ادامه‌اش داشته باشی. محور زیبایی شدن هم دوام نمی‌آورد. چیزی که دوام می‌آورد، کسالت است و بی‌حوصلگی. من این همه راه را آمده بودم تا اتفاق مهمی بیفتد، و هیچ اتفاقی نیفتاده بود. اکنون دوازده ماه گذشته بود و فردا به میهنم پرواز می‌کردم.»

معمولاً کم پیش می‌آید که بتوانم رمان‌های بلند را به راحتی بخوانم. این را وقتی فهمیدم که پدرم حوالی تولد یازده سالگی‌ام برایم رمانی ۳۰۰ صفحه‌ای خرید و سه سال طول کشید تا آن ۳۰۰ صفحه را بخوانم! این‌طوری

داستان‌های کوتاه، بهترین گزینه برای آدم‌های کم‌صبری است که دلشان می‌خواهد قبل از رسیدن به ایستگاه بعدی مترو، بفهمند که آخر داستان چه می‌شود





## نگران رقیه‌ام

باش تا احدی از خیمه خارج نشود. نظاره‌ی اجساد خون‌آلود شهیدان شاید برای همگان قابل تحمل نباشد.

زنان شوی‌مرده را آرامش بده و کودکانشان را در آغوش بگیر و مگذار شیون طفلی به خیمه‌های عمر سعد برسد.

خواهرم! با اشک‌هایت بی‌صبرم مکن، مبدا فردا وقتی نوبت من فرا رسد از خود بی‌خود شوی و در پی‌ام به میدان آیی، جان حسینت تحمل کن. ۸۴ زن و کودک جز تو پناهی نخواهند داشت، استوار باش، نمی‌گویم گریه نکن نه، ولی بی‌صدا! حتی صدای شکستن بغضت را جز خدا نباید بشنود.

خواهرم! کودکانم را بسیار مواظبت کن؛ آن‌ها پس از من به خیمه‌ها یورش می‌آورند و به قصد غارت بر طفلان نیز رحمی نمی‌کنند؛ من تا توانسته‌ام خارهای این اطراف را چیده‌ام تا به هنگام فرار، گام‌های بچه‌ها را جراحی نرسد.

زینم! درباره‌ی رقیه به تو سفارش می‌کنم، بعد از اصغر او را بسیار دلتنگ خواهی یافت؛ بیش از هر کس به او بپرداز، هرگاه از فراز شتری بر زمین میافتد، پیاده شو و آرامش کن.

امیر حسین سبزان کارشناسی مدیریت ۱۹۴

مسئله‌ی وداع را بایستی بر خواهر تصویر کند. خواهرش را به آرامی صدا کرد؛ پرده خیمه بالا رفت و زینب با دیدن برادر چون همیشه خندید.

زینب از خیمه بیرون آمد و با این که می‌دانست برادرش خبر خوشی برایش ندارد، گوش جان به سخنان حسین سپرد، سخن از دلتنگی‌ها بود و درخواست تحمل.

سخن گفتن با تو هیچ‌گاه تا این اندازه برایم دشوار نبوده است، خواهرم! کلمات به سختی برای ادای سخن بدام زبان می‌افتد و اگر نبود مسئولیت سنگینی که بر دوش توست، به خدا قسم هیچ‌گاه حاضر نمی‌شدم فشار و اندوهی را بر قلبت تحمل کنم.

زینم! بیش از پنجاه سال است که مرا می‌شناسی و خیلی خوب می‌دانی که چقدر برایم عزیز هستی؛ تو برای من تنها یک خواهر نبوده‌ای؛ دردهای سنگین دلم را همیشه با تو می‌گفتم و سخنان زیبای تو همیشه مرهم زخم‌های دلم بود.

زینب جان! وقت تنگ است و تا به صبح چیزی نمانده است؛ از صبح که نبرد در می‌گیرد تمامی زنان و کودکان حرم را در خیمه‌ای گرد آور و خود مواظبشان

سکوتی غریب و دلگیر تمام فضای کربلا را فرا گرفته است و سیاهی شب وادی طف را در مشیت و فقط باد گرمی از سوی فرات به خیمه‌ها می‌وزد، هر از چندی صدای قهقهه کودکی که مادری را به بازی گرفته است، سکوت را بر هم می‌زند.

عباس علمدار سپاه حسین کمی آن طرف تر با زهیر قدم می‌زند و از رزم فردا می‌گوید و گهگاه لبخندی مردانه همزمان بر لبان هر دوشان می‌نشیند و هر دو خوب می‌دانند که فردا چشم‌های امید بسیاری بر بازوان این دو دوخته خواهد شد.

حبیب آتشی برافروخته و در پناه روشنایی آن شمشیرش را صیقل می‌دهد و زیر لب زمزمه کنان شعر می‌خواند و پیداست خویشتن را مخاطب کلماتش قرار داده و برای فردا آماده می‌شود.

بربر با فاصله‌ی کمی از حبیب آرام آرام قرآن می‌خواند و قطرات اشکش همچون دانه‌های الماس بر گونه‌هایش می‌لغزد و زمین تشنه‌ی کربلا را سیراب می‌کند، گاه سر از گریبان می‌گیرد و با گوشه‌ی چشم حبیب را می‌نگرد و باز مشغول تلاوت می‌گردد.

سالار شهیدان به خوبی می‌دانست که

## گریه حضرت نوح بر سیدالشهدا

وقتی که حضرت نوح سوار کشتی شد، همه دنیا را سیر کرد، تا به سرزمین کربلا رسید.

همین‌که به سرزمین کربلا رسید، زمین کشتی او را گرفت، به طوری که حضرت نوح ترسید غرق شود. دست‌ها را به دعا و نیایش برداشت، و پروردگارش را خواند و عرض کرد: خدایا، من همه دنیا را گشتم، مشکلی برایم پیدا نشد، ولی تا به این سرزمین رسیدم ترس و وحشت عجیبی برایم ظاهر گشت و بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت که تا به حال این‌گونه نشده بودم، خدایا علتش چیست؟ حضرت جبرئیل نازل شد و فرمود: ای نوح! در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران و فرزند خاتم اوصیا کشته می‌شود و روضه‌ی کربلا را خواند. حضرت نوح منقلب گشته و اشک‌هایش سرازیر شد و فرمود: ای جبرئیل! قاتل او کیست که این‌گونه ناجواگردانه حسین را به شهادت می‌رساند؟

حضرت جبرئیل فرمود: او را کسی که نفرین شده‌ی اهل هفت آسمان و هفت زمین است می‌گردد.

حضرت نوح درحالی‌که ناراحت و گریان بود، قاتلین او را لعنت کرد. و کشتی به راه افتاد تا به کوه جودی<sup>(۱)</sup> رسید و در آنجا ایستاد.

(۲): حرم شریف حضرت علی (علیه السلام)

محدثه‌نخودچی کارشناسی حقوق ۱۹۴

## شعروانه

## گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت



از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم یک ساعت بگنجان در سایه‌ی عنایت این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیش است در بدایت هر چند بردی آبم روی از درت نتابم جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

زبان یار دلنوازم شکرست با شکایت گر نکته‌دان عشقی بشنو تو این حکایت بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت زندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت چشمت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی جانا روا نباشد خونریز را حمایت در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

حافظ ا

## خون به دل از کوفیان بی‌وفا دارد حسین

دشمنانش بی‌امان و دوستانش بی‌وفا با کدامین سرگند، مشکل دو تا دارد حسین سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست هر زمان از ما یکی صورت نما دارد حسین آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند عزت و آزادی بین تا کجا دارد حسین دشمنش هم آب می‌بندد به روی اهل بیت داوری بین با چه قومی بی‌حیا دارد حسین بعد از اینش صحنه‌ها و پرده‌ها اشک است و خون دل تماشا کن چه رنگین سینما دارد حسین ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه‌ای گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوز با دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خدا جای نفرین هم به لب دیدم دعا دارد حسین اشک خونین گو بیا بنشین به چشم "شهریار" کاندرین گوشه عزایی بی‌ریا دارد حسین

شهریارا

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین روی دل با کاروان کربلا دارد حسین از حریم کعبه‌ی جدش به اشکی شست دست مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم بیش از این‌ها حرمت کوی منا دارد حسین پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین بس که محمل‌ها رود منزل به منزل با شتاب کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند تا به جایی که کفن از بوریا دارد حسین بردن اهل حرم دستور بود و سر غیب ورنه این بی‌حرمتی‌ها کی روا دارد حسین سروران، پروانگان شمع رخسارش ولی چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین سر به قاچ زین نهاده راه‌پیمای عراق می‌نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین او وفای عهد را با سر کند سودا ولی خون به دل از کوفیان بی‌وفا دارد حسین



میدان علوم؛ فصلنامه‌ی مستقل فرهنگی، اجتماعی، صنفی و ادبی

مدیرمسئول و سردبیر: محمدصادق اکبری | طراح لوگو: احمد قربانی پور | صفحه آرا: محمدصادق اکبری

شماره مجوز: ۹۶۸۷۰

همکاران این شماره:

خانم‌ها: مریم حلاج، محدثه نخودچی، اسماعیلیان، فاطمه نباتیان، فاطمه معماریانی، فاطمه جواهری، یگانه صراحی، زعفرانیه

آقایان: ابوالفضل عباسی، بهنام منصورزاده، سیداحسان حسینی، امیرحسین سیزبان، یاسین ناطقی، احسان محمدی، صابر امام،

حسین معلمیان، محمد باقری، سیدمهدی وزیری، حسین فکور



## پل های ارتباطی:

پیامک و تلگرام:

۰۹۰۳۸۴۶۵۲۱۳

@MeidaneOlum\_Admin

سامانه‌ی سند و پند (آرشیو):

Sanad.um.ac.ir/Meidaneolum

Pand.snn.ir/Meidaneolum/

رایانامه:

Meidaneolum@chmail.ir

نشریه‌ی «میدان علوم» بی‌صبرانه  
منتظر پیشنهادها، نظرات و انتقادات  
مخاطبین گرامی است.



## میدان علوم در شبکه های اجتماعی



@MeidaneOlum

اخبار و اعلان های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

نحوه دریافت حمایت مالی

نحوه درخواست مجوز نشریه

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

نحوه ثبت آرشیو نشریه

استاد و آئین نامه ها • دستورالعمل نشریات دانشگاهی

اطلاعات کامل در خصوص کمیته ناظر بر نشریات

لیست نشریات فعال

در سایت سند • sanad.um.ac.ir

